

پایان 30 سال دوری و انتظار

زن میانسال بعد از گذشت 30 سال، توانست با باز شدن درب اتاق کوچک و در آغوش کشیدن فرزندش به این انتظار پایان دهد و حس مادری را بار دیگر نثار فرزندش کند.



جام جم آنلاین: زن میانسال بعد از گذشت 30 سال، توانست با باز شدن درب اتاق کوچک و در آغوش کشیدن فرزندش به این انتظار پایان دهد و حس مادری را بار دیگر نثار فرزندش کند. به گزارش فارس، چند روز پیش متوجه شدیم که پسری بعد از 30 سال دوری از مادر واقعیش، نشانه‌هایی از او یافته و بدون وقفه به دنبال مادرش رفته است.

زن میانسال بعد از گذشت 30 سال دیروز می‌خواست که به این انتظار مرگبار، با در آغوش کشیدن فرزندش پایان دهد.

این مادر زجر کشیده که فقط به فکر دیدن پسرش و پایان این انتظار بود از احساساتش می‌گفت، از اینکه در پوست خود نمی‌گنجد و می‌خواهد فریاد بزند: «#171;محسن پسر» شرمندهام که قبل از تو پیدایت نکردم.

زن که اشک چشمانش طاقت صحبت را به او نمی‌داد با اصرار ما شروع به درد دل کرد و مدعی شد: شوهرم وضع مالی خوبی داشت و مادر شوهرم از ابتدا با ازدواج ما مخالف بود ولی به اصرار شوهرم و پدر شوهرم، ما با یکدیگر ازدواج کردیم.

وی با بیان اینکه مادر شوهرم سرانجام زهر خود را ریخت، افزود: مادر شوهرم به هر کاری دست زد و در نهایت شوهرم را به جدایی واداشت؛ من در آن زمان باردار بودم که از شوهرم جدا شدم؛ وقتی فرزندم #171;محسن» چشم به جهان گشود، دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و به دنبال شوهرم گشتم و در نهایت فرزندم را به آنها دادم تا از او نگهداری کنند.

فرزندم را از امام رضا (ع) خواستم

زن بار دیگر لب به سخن گشود و همچنان که گونه‌هایش با اشک خیس می‌شد، گفت: بعد از مدتی متوجه شدم که مادر شوهرم، فرزندم را برای اینکه من ادعایی نداشته باشم و پسرشان نیز فرزندی نداشته باشد، به خانواده‌ای ثروتمند در یکی از شهرستان‌ها فروخته است.

وی بیان کرد: بعد از اطلاع از این موضوع، روز و شب نداشتم و فقط به دنبال فرزندم بودم؛ این انتظار و سرگردانی 30 سال به طول انجامید و امروز در انتظار اتمام این سختی‌ها هستم و می‌خواهم فرزندم را که او نیز از طریق مدارک و شناسنامه و تعهد خانواده جدیدش به دنبال من می‌گشت، ببینم و حالا منتظر این لحظه هستم.

زن گفت: بعد از این موضوع و برای به دست آوردن روحیه‌ام، بار دیگر ازدواج کردم و بعد از ازدواج با دخترانم به دنبال پسرم گشتم ولی هیچ نشانه‌ای از او نیافتم و این موضوع را به امام رضا (ع) واگذار کردم. حاصل ازدواج دومم 2 دختر و یک پسر است و با گذشت 10 سال از زندگی‌مان، شوهر دومم فوت کرد و من همچنان فرزندم را نیافتم. اگر فرزندم را ببینم، ساعت‌ها او را در آغوشم می‌فشارم و حس مادری را در خود تداعی می‌کنم.

زمان ایستاد و مادر، فرزندش را در آغوش کشید

ساعت 3 بعد از ظهر دیروز، مادر پسر جوان در اتاقی بر روی صندلی، ثانیه‌ها را برای دیدن پسرش می‌شمارد؛ گویی ضربان قلبش با تیک تاک ثانیه‌ها هم‌صدا بود و دائم دست خود را به سمت آسمان دراز می‌کرد و از خداوند متعال می‌خواست که این انتظار هر چه زودتر تمام شود.

مادر، دائم کاغذهای دستش که نشانه‌هایی از شناسنامه جعلی و اصلی پسرش بود را به ما نشان می‌داد و دست در کیف خود می‌کرد و عکس شوهرش را نشان می‌داد و مدعی بود که پسرش باید شبیه پدرش باشد چرا که او از دوران نوزادی شباهت بسیاری به پدرش داشته است که این موضوع با دیدن پسر جوان مشخص شد.

زن میانسالی که بعد از 30 سال دوری از پسرش، تحمل ثانیه‌های باقی مانده را نداشت و بارها و بارها صحنه در آغوش کشیدن

فرزندش را در ذهنش تداعي مي‌کرد و نمي‌دانست که زمان دیدار با پسرش بايد چه کار کند؟

نفس در سینه مادر نگران حبس شده بود و سکوت، اتاق کوچک انتظار را فرا گرفته بود که ناگهان با شنیده شدن صدای قدم‌هایی آشنا، زن از جا برخاست...

در اتاق باز شد و همه نگاه‌ها به سوي پسر جوان که در يك نگاه گویی عکس پدرش را مي‌دیدیم، جلب شد؛ مادر در این زمان نبود و فقط به پسرش مي‌اندیشید گویی تنها زن و فرزند در اتاق حضور داشتند...

مادر با پاهایی سست به سمت پسر جوان رفت و آنها یکدیگر را در آغوش کشیدند؛ با دیدن این صحنه تصور کردیم که نوزادی شیرخواره در سن 30 سالگی تازه توانسته حس مادری را درک کند و او را در آغوش بکشد.

برای شادی فرزندم هر گذشتی مي‌کنم

زن که حاضر نبود برای ثانیهای دست پسرش را رها کند، گفت: شوهرم 3 سال به من وعده داده بود که پسر را پیدا مي‌کند و به من بازمی‌گرداند ولي کاری نکرد؛ حاضرم بار دیگر برای شادی پسر با شوهرم زندگی کنم.

وي با چشمانی اشک‌آلود که حس مادرانه در آن نهفته بود، افزود: شوهرم نیز از فرزندم بي‌خبر بود ولي هیچ کاری نکرد و دست روی دست گذاشت تا این جدایی به 30 سال رسید؛ دیگر نمی‌خواهم گریه کنم چرا که به آرزویم رسیدم و تنها می‌خواهم به زندگی لبخند بزنم و این دوران را جبران کنم چرا که این هدیه و لطف الهی بود که این انتظار به پایان رسید.

زن که با دستانی لرزان، اشک چشمان پر از شوق خود را با گوشه چادرش پاک مي‌کرد و گاهی اشک را از گونه پسر برمی‌داشت، گفت: حاضرم برای خوشحالی پسر، دست به هر گذشتی زده و برای او جان‌فشانی کنم چرا که عزیز و پاره تنم را به دست آوردم؛ شوهرم نیز بارها برای رجوع به من پیشنهاد داده ولي من تا به حال ثانیهای به این موضوع فکر نکردم ولي در حال حاضر به خاطر پسر این کار را خواهم کرد.

شکرگزاری تنها واژه بر زبان پسر جوان

پسر که حاضر نبود به جز شکرگزاری، واژه‌های بر زبان بیاورد با اصرار در خصوص احساسش بعد از در آغوش کشیدن مادرش، گفت: فقط خداوند متعال را شکرگزارم که مادرم را به من بازگرداند؛ السلام عليك يا علي بن موسي الرضا ؛ امام رضا (ع) نعمتی بزرگ است و کسی را بی‌جواب نمی‌گذارد و امروز به لطف این امام بزرگوار پس از 30 سال به آغوش مادرم بازگشتم. دیگر حاضر نیستم از مادرم جدا شوم و می‌خواهم تا آخر عمر در کنارش بمانم و طعم تلخ این 30 سال جدایی را به شیرینی تبدیل کنم.

پسر در پاسخ به سؤال ما که اگر پدرتان اینجا بود، چه کار می‌کردید، افزود: هنوز به این موضوع فکر نکردم و تنها می‌خواهم در کنار مادرم از زندگی لذت ببرم...

زن در آخر با چهره‌ای زجرکشیده از این همه سال دوری از جگرگوشه‌اش، گفت: از شوهر سابقم خواستم وقتی تصاویر پخش شده از پایان انتظار من و پسر را از تلویزیون می‌نگرد، مادرش در کنار او باشد البته چه طور می‌توان به او گفت مادرا! در حالی که حس مادری را 30 سال در من به حسرت گذاشت...